



بھمن ۱۳۹۹

مقدمه مترجم: ما غالباً کلانشهر را چگونه می‌بینیم؟ فضا و مجموعه‌ای بی‌در و پیکر که بدن و روان را در هر دقیقه از روز له می‌کند. تراکم آسمان خراش‌ها، بناهای عظیم‌الجثه، طرح‌های توسعه شهری که از در و دیوار بر سرمان خراب می‌شوند، خیابان‌های به‌غایت منظم، برنامه‌های سیاسی و فرهنگی بین‌المللی‌ای که با شعار وحدت اقوام هر روزه در جای‌جای کلانشهرها برگزار می‌شود و غیره. در نگاه اول ظاهراً حق با ماست. اما آنتونیو نگری از در دیگری وارد می‌شود: کلانشهر به مثابه‌ی منبع عظیمی از خلاقیت، خواسته‌های مشترک و ارتباطات بی‌نهایت انبوه خلق. کلانشهر نگری به تاسی از کولهاس، مملو از دانش مشترک و توانایی خودسازماندهی تمام‌عیار است. نگری میان اطلاعات سلطه‌جو و ارتباطات طغیانگر با وجود در هم تنیدگی‌شان، تفکیک عمده‌ای قائل می‌شود و صحنه‌ی تقابل این دو را در کلانشهر می‌بیند. این مبارزه، هر روز در قالب‌های مختلف در هر فضا-زمانی رخ می‌دهد و با تقلیل یافتن نقش کار صنعتی و رجحان کار ارتباطی، مشارکتی و عاطفی خطوط گریز جدیدی از زیست-سیاست کنترل‌ی سرمایه‌داری ایجاد می‌کند. در مثال‌های تاریخی‌ای که در این مقاله به آنها اشاره می‌شود می‌بینیم که در متروپلیس، مقاومت در محل کار، کوچه‌ها و خیابان‌ها تمرین شده و همچون رود بر دریاچه‌ی میادین ریخته می‌شود. میادین مرکزی و حاشیه‌ای که امکان ایجاد اسمبلی در آنها، بر هرگونه گفتار نظم پلیسی تقدم دارد. تبدیل شهر به کارخانه-تز همیشه‌ی نگری-و سربرآوردن

امپراتوری جهانی از خرابه‌های دولت‌های رفا، چهره و جایگاه شهرها نیز تغییر داد: از فضایی برای زندگی به صحنه‌ای از مقاومت و جنگ داخلی. مفهوم کلانشهر از دهه ۷۰ میلادی به یکی از رئوس مسائل بحث برانگیز امر سیاست تبدیل شد. نسبت کلانشهر و شهروندان، نسبت آن با کارگران و با مفهوم انبوهه شهری، مباحث به شدت گشوده‌ای را پیش رویمان گذاشت. و نگرانی به دنبال بسط این مفاهیم و تعیین نسبت‌ها از رهگذر معماری پست مدرن، جایگاه سیاسی فقر و ورای اینها ساز و کار کنترل شهری که ابزار کنترل گسترده‌ی انسان‌ها نیز هستند، به نقشه راهی می‌رسد که می‌توان نام «برنامه شهر آینده» را بر آن گذاشت.

۱. "عمومی کردن" اعتصاب

نوشتن درمورد مبارزات بهار و تابستان ۲۰۰۲ در ایتالیا [۱] حائز اهمیت است. پروژه‌ی «عمومی کردن» اعتصاب کارگران زن و مرد بی‌ثبات‌کار و از حیث اجتماعی پراکنده، به نظر رسید که در قالب «اعتصاب عمومی» کارگران، بی‌خطر و بی‌فایده، گنجانده شده‌است. پس از این تجربه، بسیاری از رفقا که در این مبارزات شرکت کردند، دریافتند درحالی‌که اعتصاب کارگران به دنبال آسیب رساندن بر کارفرما بود، اعتصاب اجتماعی بدون اطلاع قبلی از چین‌خوردگی‌های

یک روز کاری جهانی عبور کرد. نه به صاحبان قدرت آسیب رساند، نه به کارگران سیال و بی‌ثبات کار کمک کرد. این واقعیت، مجموعه‌ای از سوالات را پیش رویمان گذاشت: چگونه می‌فهمیم که کارگر از حیث اجتماعی پراکنده چگونه می‌جنگد؟ چگونه او می‌تواند بطور مشخص در فضای کلانشهر تبعیت خود از تولید و خشونت استثمار را براندازد؟ چگونه کلانشهر خود را به انبوه خلق ارائه می‌دهد و آیا درست است که بگوییم کلانشهر برای انبوه خلق همان چیزی است که کارخانه قبلاً برای کارگر بوده است؟

در حقیقت این فرضیه مسئله‌ای را پیش روی ما قرار می‌دهد. مسئله‌ای که از مشاهده‌ی اختلاف میان نبردهای کارگران و نبردهای اجتماعی از حیث کارآمدی بی‌درنگشان برآمده است. جایگزینی کلان‌شهر به جای کارخانه سوال کلی‌ای را مطرح می‌کند: اگر کلانشهر از طریق روابط سرمایه‌دارانه‌ی ارزش‌گذاری و استثمار حاصل می‌شود، چگونه می‌توانیم در دل آن، آنتاگونیسم انبوهی کلانشهری را درک کنیم؟ در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، با ظهور این مسائل در رابطه با مبارزات طبقه کارگر و تغییر در زندگی کلانشهرها، پاسخ‌های موثری داده می‌شد. بعداً اینها را جمع بندی خواهیم کرد. در حال حاضر، ما فقط می‌خواهیم این مسئله را بیان کنیم که این پاسخ‌ها مربوط به رابطه بیرونی بین طبقه کارگر و سایر لایه‌های کلانشهری نیروی کارِ مزدی و / یا فکری بود. مسئله امروز به گونه دیگری مطرح شده است زیرا به نظر

می‌رسد بخش‌های مختلف نیروی کار در یک ترکیب کلان‌شهری به عنوان یک رابطه داخلی و بلافاصله به صورت یک انبوه وجود دارد: یک کل از تکینگی‌ها، یک بس‌گانگی از گروه‌ها و سوپزکتیویته‌ها که شکل (آنتاگونیستی) فضاها را شکل می‌دهند.

۲. پیش‌بینی‌های تئوریک

در میان نظریه‌پردازان کلانشهرها (معماران و شهرنشینان)، کولهاس [۲] کسی بود که در اواخر دهه ۷۰ و به روشی هذیان آمیز، تصویری جدید از کلانشهر را در اختیار ما قرار داد. واضح است که ما به Delirious New York اشاره می‌کنیم: یک مانیفست معطوف به گذشته برای منهن .. تز اصلی این کتاب چه بود؟

کولهاس تصویری از کلانشهرها ترسیم کرد که - علی‌رغم برنامه‌ریزی کم و بیش منسجم توسعه یافته - از طریق پویایی، تضاد، کنار هم قرار گرفتن قدرتمند لایه‌های فرهنگی، سبک‌های زندگی و اشکال و فرضیه‌ها و پروژه‌های متعدد برای آینده زندگی می‌کند.

برای درک شهر، باید از درون به این پیچیدگی و این میکروفیزیک قدرت نگاه کرد. به ویژه نیویورک نمونه‌ای از انباشت خارق‌العاده تاریخی، سیاسی، فناوری و هنری از اشکال مختلف برنامه‌ریزی شهری بود. با این حال، این کافی نبود، زیرا باید تشخیص داده شود که کلان شهر از مرکز شهر قوی‌تر است. علایق فکری و مقاومت

شهروندان، هم نسخه‌های قدرت و هم یوتویپای اپوزوسیون را شکست داده و از بین برد. کلانشهر اصطلاحات گفتمان شهری را درهم تنیده و مخلوط می‌کند: از یک فشرده‌گی معین شهر شروع می‌شود و دسته‌های جدیدی را تشکیل می‌دهد. این یک ماشین در حال تکثیر است. فراتر از اندازه‌ی خودش می‌رود. آنچه لازم بود تهیه‌ی تحلیل میکروفیزیکی از کلانشهرها بود - و نیویورک یکی از آنهاست - که هم می‌تواند هزاران تکینگی فعال و هم اشکال سرکوب و انسدادی را پدید آورد که قدرت انبوه خلق روبه‌روی خود می‌دید. بنابراین معماری کولهاس در میان برنامه‌های بزرگ زندگی مشترک شهری رشد یافت و سپس با استفاده از سایر اشکال معماری مورد استفاده قرار گرفت. همچنین اصلاح و ترکیب شد. معماری کولهاس داستانی جالبی را روایت می‌کند: تخریب شهرهای غربی و جایگزینی آنها با کلانشهر ترکیبی (hybrid metropolis). اینکه برای کولهاس توسعه معماری به گونه‌ای تقسیم‌بندی می‌شود که به درد تکنیک‌های مختلف سازمان‌دهی کار ساختمان‌سازی بخورد، حتی اگر مفید برای فهم این تکنیک‌ها باشد، مرتبط به بحث ما نیست. آنچه در اینجا مورد توجه است دقیقاً عکس آن است: علی‌رغم اشتراکی‌سازی صنعتی عوامل تولید، در اینجا مشاهده می‌کنیم که کلانشهر تا چه اندازه خود را بر لایه‌های متداوم اما کج و معوج، در پیوند با پارادایم رفاه اما ترکیبی، سازمان می‌دهد. کلانشهر یک جهان مشترک است، محصول همه است - نه اراده عمومی بلکه خواستن [۳] مشترک.

بنابراین کلانشهر می خواهد امپراتوری باشد. کولهاس پیشگام پست مدرنیسمی ضعیف است. وی با ترسیم تبارشناسی کلانشهر، عملیاتی را پیش بینی می کند که در پست مدرنیسم بلوغ یافته بسیار مهم خواهد شد: بازشناسی بُعد جهانی به مثابه ی بُعدی مولدتر و بخشنده تر از حیث اقتصادی و با توجه به سبک های زندگی.

این تلاش حیاتی، نه انفرادی است و نه بی طرف. برعکس، نقد دیگری ایجاد می کند و آن را به جنبش واقعی بدل می کند. به عنوان مثال، هنگامی که ما عناصر متفاوت و متضاد را در دانش شهر وارد می کنیم و آنها را موتور ساخت و ساز کلانشهرها قرار می دهیم، میدان های دیگری از زندگی و جنگیدن، میدان هایی مشترک، می سازیم. مثال دیگر، مربوط به کلانشهرها و کلکتیواسیون است. مطمئناً، این واژه قدیمی سوسیالیستی اکنون منسوخ شده و از آگاهی نسل های جدید فراتر رفته است. اما این مشکلی نیست. این پروژه یک کار کلکتیو نیست بلکه به رسمیت شناختن و سازماندهی امر مشترک است. یک امر مشترک ساخته شده از وفور سبک های زندگی، از ابزارهای جمعی ارتباطات و بازتولید زندگی، و بیش از همه بیان مشترک زندگی در فضاها ی کلانشهرها است. ما از زندگی در نسل دوم کلانشهرها لذت می بریم: آفریننده ی همکاری و گسترش دهنده ی ارزش های زبانی رابطه ای غیر مادی: این یک نسل مولد است. اینجا کلانشهر انبوه خلق تکین و جمعی است.

بسیاری از پست-مدرنیست‌ها احتمال وقوع کلانشهرِ انبوه خلق، به عنوان یک فضای جمعی و تکین، به‌گونه‌ای گسترده مشترک و به‌گونه‌ای سوپراکتیو منطع و همیشه در شرف اختراع را رد می‌کنند. این مخالفت‌ها باعث می‌شود که تحلیلگر به یک دلقک یا کاسه لیسِ قدرت تبدیل شود. در حقیقت ما ایده‌های اقتصاد خارجی، پویایی غیرمادی، چرخه‌های مبارزات و همه آنچه را که انبوه خلق تشکیل می‌دهد، بازیابی کرده‌ایم. نیویورک پست مدرن است تا آنجا که در همه مراحل مدرن شرکت کرده و به اصطلاح آنها را در نقد و پیش‌تصور چیز دیگری به اتمام رسانده‌است: نتیجه ترکیبی است، ترکیب کلانشهری به عنوان یک شکل مکانی و زمانی از مبارزات و طرحی از میکروفیزیک قدرت.

۳. کلانشهر و فضای جهانی

قبل و بیش از هر کس دیگری، ساسکیا ساسن (Saskia Sassen) [۴] به ما آموخت که همه کلانشهرها را، نه تنها مانند کولهااس به عنوان یک تراکمِ ترکیبی و درونی متضاد، بلکه همچنین به عنوان یک فیگورِ همسان با ساختار کلی سرمایه داری در مرحله امپراتوری ببینیم. کلانشهر تثبیت‌یافتگی سلسله‌مراتب جهانی را در صورت‌بندی‌شده‌ترین نقاطش، در پیچیدگی‌ای از اشکال و اجرای

فرمان بیان و فردی‌سازی می‌کند. تمایزات طبقاتی و برنامه‌ی عمومی تقسیم کار دیگر نه در بین ملت‌ها بلکه در بین مرکز و حاشیه‌ی کلانشهر هستند. ساسن آسمان خراش‌ها را به مثابه درس‌های جدالی آشتی‌ناپذیر می‌بیند. کسی که بالای آن است فرمان می‌دهد و کسی که در زیر است فرمان می‌برد. در انزوای افرادی که بالاترین سطح هستند، ارتباط با جهان نهفته است، در حالی که در افرادی که پایین‌ترین سطح هستند نقاط متحرک، سبک‌های زندگی و کارکردهای تجدید یافته‌ی ترکیب کلانشهری یافت می‌شود. بنابراین، اگر می‌خواهیم رشته‌های مبارزه را به هم گره بزنیم، باید فضاهای امکان کلانشهر را پیمایش کنیم تا کانال‌ها و اشکال اتصال و روش‌های زندگی مشترک را کشف کنیم. ساسن پیشنهاد می‌کند آسمان خراش‌ها را به عنوان ساختار اتحاد امپراتوری نگاه کنیم. همان زمان او به‌طور ضمنی پیشنهاد می‌کند که آسمان خراش‌ها را به عنوان یک بالا و پایین و نه یک کل ببینیم. بین بالا و پایین روابط فرماندهی و استثمار و بنابراین امکان شورش جریان دارد.

مضامین ساسن در دهه ۹۰ هنگامی که برخی از نیروهای آنتاگونیست با کمی دشواری و در عین حال موثر، ساختار کلانشهرها را به عنوان آینه تناقضات جهانی شدن دیدند، به شدت در اروپا طنین انداز شد. در حقیقت، خواه آسمان خراش‌هایی وجود داشته باشد یا نه، نظم جهانی دوباره یک بالا و یک پایین را در کلانشهر برقرار کرد، یعنی

رابطه‌ای از استعمار که در افق جامعه شهری گسترش یافته است. ساسن مکان‌ها و روابط استعمار را نشان داد و حضور انبوه خلق را شعله‌ور کرد: در یک طرف فعالیت‌های پراکنده‌ی مادی انبوه خلق وجود دارد و در طرف دیگر فرمان. در این هنگام Blade Runner به داستان علمی-تخیلی تبدیل می‌شود!

۴. پیش‌بینی‌های تاریخی

برخی دیگر، کلانشهر آسمان خراش‌ها و امپراتوری را مکان‌هایی برای مبارزه می‌دانند که می‌تواند جنبه‌های مشترک را آشکار کند و بیش از هر چیز تجسم سازمان‌ها و روش‌های مقاومت و براندازی شود. از این نظر، یک مثال فوراً به ذهن خطور می‌کند: مبارزات پارسی‌ها در زمستان ۹۵-۹۶. این مبارزات باید به خاطر سپرده شود زیرا در آن زمان برنامه‌های خصوصی‌سازی حمل و نقل عمومی نه تنها توسط اتحادیه‌های کارگری بلکه توسط مبارزات ترکیبی مردم کلانشهرها رد شد. با این حال، این مبارزات هرگز نمی‌توانستند به شدت و اهمیت خود برسند بدون اینکه از رهگذر مبارزات بدون کاغذها [۵]، جنبش بی‌خانمان‌ها، جنبش بیکاران و غیره عبور و به نوعی آنها را ترسیم کنند. این بدان معناست که پیچیدگی کلانشهرها در بالاترین سطح خود خطوط پروازی را برای کل فقرای شهری باز می‌کند: و سپس

کلانشهر، حتی گونه‌ی امپراطوری آن، با صدای آنتاگونیسم از خواب بیدار می‌شود. این تحولات و تضادها در دهه هفتاد پیش بینی می‌شد: در آلمان، ایالات متحده و ایتالیا. جابه‌جایی بزرگ خط مقدم تولید از کارخانه به کلانشهرها: از طبقه اجتماعی به انبوه خلق. که هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی توسط بسیاری از نیروهای مترقی سازماندهی شده بود. "بازپس‌گیری شهر"^۱ یک اسم شب پایدار، مهم و مداوم در ایتالیا بود. اسم شب‌هایی مشابه از خلال ابتکارات شهروندی^۲ در آلمان و تجربیات تصرف‌کنندگان دیگر کلان‌شهرهای اروپایی ساخته شد. کارگران کارخانه خود را در این پیشرفت شناختند، در حالی که نظم اتحادیه‌ها و احزاب جنبش طبقه کارگر آن را نادیده گرفتند. امتناع از پرداخت کرایه حمل و نقل، اشغال گسترده خانه‌ها، تصرف مناطق برای سازماندهی وقت آزاد و امنیت کارگران در برابر پلیس و مأموران مالی، پروژه‌هایی بود که با دقت بسیار زیادی انجام شد. این مناطق بعداً "پایگاه‌های قرمز" نامیده شدند اما در واقع بیشتر فضاهای شهری برای افکار عمومی بودند تا مکان‌هایی اینچنین. گاهی اوقات آنها به طور قاطع فاقد مکان بودند: آنها تظاهرات توده‌ای در حرکت بودند که پیش می‌رفت و می‌ادین و قلمروها را اشغال می‌کرد. بنابراین کلانشهرها با اتحاد عجیبی شروع به بازسازی خود

^۱ Reclaim the city

^۲ Bürger-Initiativen

کردند: کارگران کارخانه و پرولتاریاهای کلانشهرها. در اینجا دیدیم که این اتحاد چقدر قدرتمند است.

در اساس این تجارب سیاسی، یک آزمایش نظری دیگری نیز وجود داشت. در آغاز دهه ۷۰ ما کلانشهرهایی را دیدیم که در دوره جهانی سازی علی رغم تصاحب شدن توسط آسمان خراش‌ها، توسط تحولات شیوه‌های کار و در مسیر تحقق این شیوه‌ها ایجاد شدند. آلبرتو مگناچی [۶] و دوستانش، ژورنالی مهیج (Quaderni del Territorio) منتشر کردند که در هر شماره به شکل متقاعد کننده‌ای نشان می‌دادند که چگونه سرمایه شهر را فرا می‌گیرد و هر خیابان را به یک جریان تولیدی کالا تبدیل می‌کند. و سپس کارخانه به جامعه گسترش می‌یابد: این امر کاملاً مشهود بود. همچنین مشخص شد که این تصاحب تولید شهری، مبارزه طبقاتی را کاملاً تغییر داده است.

۵. پلیس و جنگ

در دهه ۹۰ تحول عظیم روابط تولیدی که کلانشهرها را فرا گرفت به یک حد کمی رسید و مرحله جدیدی را پیکربندی کرد. تجدید ترکیب سرمایه داری شهر یا کلانشهر با همه‌ی پیچیدگی‌هایش با پیکربندی جدید روابط نیروها در امپراتوری ظاهر شد. مایک دیویس [۷] اولین کسی بود که تصویری مناسب از پدیده‌های مشخصه‌ی کلانشهر پست مدرن ارائه داد.

استحکام دیوارها جهت تعیین محدوده‌ی مناطقی که فقیر نمی‌تواند به آن دسترسی پیدا کند؛ به تعریف فضاهای گتو که بیچارگان زمین می‌توانند در آن جمع شوند، به خطوط جابه‌جایی و کنترل که نظم را نگه می‌دارد، به تحلیل و کردار محافظت‌گرایانه جهت جلوگیری از نفوذ دشمن و وقفه‌های احتمالی در چرخه: امروزه، در ادبیات امپراتوری، هنگامی که به تداوم میان جنگ و پلیس جهانی اشاره می‌شود، ما اغلب از گفتن این نکته که تکنیک‌های مداوم و همگن جنگ و پلیس در کلانشهر اختراع شده‌اند، غافل می‌شویم.

"تحمل صفر" یک اسم شب، یا بهتر است بگوییم، دیسپوزیتیف محافظت‌گری است که تمام اقشار اجتماعی را فرا می‌گیرد، و در برابر افراد سرسخت و مطرود پایداری می‌ورزد. رنگ پوست و نژاد، یا لباس مذهبی، آداب و رسوم یا اختلاف طبقاتی، به نوبه خود، عناصر تعیین‌کننده منطقه بندی سرکوبگر در کلان شهرها محسوب می‌شوند. کلانشهر بر اساس این دیسپوزیتیف‌ها ساخته شده است. همانطور که در مورد کار ساسن گفتیم: ابعاد فضایی، عرض و ارتفاع ساختمانها و فضاهای عمومی کاملاً تابع منطق کنترل هستند. این ممکن است هر جایی رخ دهد. در فضاهایی که سرمایه‌ی مسکن، سود بسیار بالایی را تعیین می‌کند تا بتواند از طریق اعمال فرآیندهای سنگین شهری به ابزار کنترل مستقیم تبدیل شود. چشم انداز کلانشهرها توسط شبکه‌های کنترل الکترونیکی پوشانده شده و با نمایش خطری که

تلویزیون‌ها و هلی کوپترها طراحی می‌کنند، به راه خود ادامه می‌دهد. به زودی در هر شهر شاهد آن دسته ابزارهای کنترل خودکار، هواپیماهای خلبان خودکار و کلون‌های پلیس خواهیم بود که ارتش در حال حاضر به عنوان یک قاعده در جنگ‌ها استفاده می‌کند. به زودی محوطه‌ها و مناطق قرمز با توجه به منطق هواپیماهای کنترل ایجاد می‌شود: برنامه‌ریزی شهری باید اشکال کنترل جهانی هوایی را داخلی‌سازی کرده و آنها را بر آزادی توسعه فضاها و جامعه اولویت دهد. واضح است که با این سخنان، ما روندهایی را که هنوز محدود هستند و فقط نمایانگر بخشی از توسعه کلانشهرها هستند، تشدید می‌کنیم. هم‌چنان که در نظریه‌ی جنگ، ظرفیت وسیعی که اینجا برای گسترش خشونت از طرف قدرت وجود دارد، پاسخ‌های مکفی تولید می‌کند، چیزی که عدم تقارن کامل نامیده می‌شود: شبیح داوود در برابر واقعیتِ جالوت. به طور مشابه، برنامه ریزی "تحمل صفر" در شهر، اشکال جدیدی از مقاومت را ایجاد می‌کند. شبکه کلانشهر به طور مداوم مختل می‌شود و گاهی اوقات توسط شبکه‌های مقاومت واژگون می‌گردد.

ترکیب‌بندی مجدد سرمایه‌دارانه‌ی کلانشهرها، رگه‌هایی از ترکیب‌بندی مجدد انبوه خلق را ایجاد می‌کند. در واقع برای کنترل‌نشدن باید طرح‌های فرافردي شهروندی تشخیص داده شده و حتی ساخته شوند. تمام جامعه شناسی شهری، از مکتب شیکاگو تا

روزگار ما، تصدیق می‌کنند که در چارچوبی از فردگرایی افراطی، مفاهیم و طرح‌های تفسیر باید ابعاد فرا فردی را در نظر داشته باشند، تقریباً همه‌ی مفاهیم و طرح‌های مرتبط با اجتماع. تحلیل می‌بایست به بسط این اشکال زندگی بپردازد. به این معنا که چگونه محلی‌سازی‌های معینی از حرکات انبوه خلق و فضاها محدودی در کلانشهر کشف می‌شوند. تعیینات مکانی و زمانی سکونت و درآمد (مصرف) حدفاصل ناحیه‌ها را طراحی می‌کنند و رفتارهای جمعیت را نشان می‌دهند. جنگ به عنوان مشروعیت نظم و پلیس به عنوان ابزار نظم: این قدرتها که به عنوان قانون گذاران اصلی کلان شهرها محسوب می‌شوند و جای شهروندان و جنبش‌ها را می‌گیرند، نمی‌توانند پایدار بمانند. و دوباره، تحلیل کلانشهر به مسئله‌ی ادراک ارزش افزوده‌ی حاصل از همکاری کار غیرمادی برمی‌گردد. بحران کلانشهرها خیلی بیشتر پیش خواهد رفت.

۶. ساخت اعتصاب کلانشهری

آنها به من گفتند که وقتی "اعتصاب ۲۴ ساعته عمومی" در سویل آغاز شد، در طول شب، از نیمه شب به بعد، گروه‌هایی در همه مناطق تشکیل شدند که همه راه‌ها را مسدود کردند و این راه‌ها تبدیل به مجراهای ارتباط اضطراری مبارزه‌ی شهر شد. این [مسدود کردن راه

ها] یک روز کامل در کنار یک بسیج عمومی در کلان شهر که بعد از ظهر در تظاهرات گسترده متمرکز شد، ادامه داشت. در اینجا یک مثال خوب از مدیریت اعتصاب عمومی وجود دارد: در اعتصاب شهری، در طول ۲۴ ساعت از روز، بخشهای مختلف کارگران اجتماعی با هم دیدار کردند. با این حال، به نظر می‌رسد این جنبش قدرتمند سیاسی برای توصیف "اعتصاب عمومی" کافی نیست. ما باید عمیق‌تر برویم و به طور خاص هر مقطع و / یا ترکیب بندی مجدد هر لحظه مبارزه را که می‌تواند در ساخت یک اعتصاب اجتماعی جریان یابد، تجزیه و تحلیل کنیم. چرا این حرف را می‌زنیم؟ زیرا اعتصاب کلانشهرها را شکل خاصی از ترکیب مجدد انبوه خلق در کلان شهرها می‌دانیم. اعتصاب کلانشهر، اجتماعی شدن اعتصاب طبقه کارگر نیست: این شکل جدیدی از ضد قدرت است. ما نمی‌دانیم که چگونه و در چه زمان و مکانی کار می‌کند. آنچه ما می‌دانیم این است که جامعه شناسی کارکردگرا، اعتصاب شهری را یکی از مواردی که بخشهای مختلف تجدید ترکیب اجتماعی کار را تحت کنترل سرمایه داری گرد هم می‌آورد، محسوب نخواهد کرد. برخورد، درگیری و درهم تنیدگی و حرکت رو به جلوی اقشار مختلف انبوه خلق شهری را نمی‌توان چیزی غیر از ساخت (از طریق مبارزه) حرکت‌های قدرت دانست. چگونه این جنبش قادر به گسترش قدرت است؟ برای ما پاسخ اشاره‌ای به کاخ زمستانی ندارد. شورش‌های کلانشهرها مسئله جایگزینی شهردار را مطرح نمی‌کنند: آنها اشکال جدیدی از

دموکراسی و طرح‌هایی غیر از برنامه‌های کنترل را بیان می‌کنند. شورش کلانشهرها همیشه بازنیادکردن شهر است.

۷. بازسازی کلان شهر

از این رو «اعتصاب عمومی» باید به خودی خود پروژه «هذیان آمیز» بازسازی کلانشهرها را در بر داشته باشد. این مستلزم یافتن امر مشترک و ساخت مجاورت‌های کلان‌شهری است. ما دو فیگور داریم که کاملاً نشان‌دهنده این پروژه است، آنها در حاشیه‌ی شدید جامعه قرار دارند: آتش نشان و مهاجر.

آتش نشان نمایانگر امر مشترک به عنوان امنیت است: متوسل شدن همه [به او] در صورت خطر و به عنوان یک سازنده در تصورات مشترک کودکان. و مهاجر به مثابه فردی که برای رنگ و رو دادن به کلانشهرها و همچنین معنی همبستگی لازم است. آتش نشان [برای] خطر است، مهاجر امید است. آتش نشان [برای] ناامنی است؛ و مهاجر همان چیزی است که در آینده خواهد آمد. وقتی به کلانشهر فکر می‌کنیم، آن را به عنوان یک جامعه فیزیکی تصور می‌کنیم که [حاصل] ثروت و تولید جامعه فرهنگی است. هیچ چیز بهتر از کلانشهر نشان‌دهنده طراحی یک توسعه پایدار، تلفیقی از بوم‌شناسی و تولید در چارچوبی زیست‌سیاسی نیست. امروز، ما سنگینی مجموعه‌ای از

طرح‌های قدیمیِ ناکارآمد و ناتوانِ سوسیال دموکراسی را بر دوش داریم، که براساس آن کلانشهرها فقط در صورتی می‌توانند بازتولید شوند که ارزش‌های معطوف به ایمنی اجتماعی را در آن تعریف کنیم تا باعث تغییر و یا حتی ترمیم تأثیرات مخرب توسعه سرمایه‌داری مالی شود. و سیاستمداران و اتحادیه‌های فاسد در حال مذاکره درباره این ارزش‌های معطوف به ایمنی هستند. [درحالی‌که] ما فکر می‌کنیم که کلانشهر یک منبع استثنایی و مملو است، حتی اگر شهر از سکونت‌گاه‌های غیررسمی کم‌درآمد، پادگان‌ها و هرج و مرج تشکیل شده باشد. نه طرح‌های نظم، که توسط یک قدرت مسلط (از زمین تا آسمان از طریق جنگ و پلیس) ترسیم شده است، و نه ساختارهای خنثی‌کننده (سرکوب‌ها، زیرسازی‌ها و غیره) نمی‌توانند به کلانشهر و درون بافت اجتماعی آن تحمیل شوند. کلانشهر آزاد است. آزادی کلانشهر از رهگذر ساختن و بازسازی‌ای حاصل می‌شود که روز به روز در خود انجام می‌دهد. و "اعتصاب عمومی" در این چارچوب واقع شده است. این امتداد یا بهتر است بگوییم تجلی یا آشکار کردن آن چیزی است که در عمق شهر زنده است. احتمالاً در سویل "اعتصاب عمومی" کشف آن جامعه دیگری بود که در کل روز کاری در کلان شهر زندگی کرد.

ما نمی‌دانیم که آیا اوضاع واقعاً به همین روال پیش رفته است یا نه: با این حال، آنچه می‌خواهیم تأکید کنیم این است که "اعتصاب

عمومی " نوعی کاوشِ رادیکال در زندگی کلانشهرها است: ساختار تولیدی-اشتراکی آن.

متن فوق ترجمه‌ای است از:

<https://www.generation-online.org/t/metropolis.htm>

پانویس‌ها:

۱- به مجموعه اعتراضات کارگری‌ای اطلاق می‌شود که در سال ۲۰۰۲ سرتاسر ایتالیا را درگیر خود کرد. از شاخص‌ترین این اعتراضات می‌توان به اعتصاب گسترده نظافت کاران راه آهن در بسیاری از شهرهای ایتالیا اشاره کرد که در واکنش به خبر کاهش ۴۰ درصدی حقوقشان در کنار تعدیل ۵۰۰۰ کارگر، کار را تعطیل کردند یا آن را به کندی پیش بردند. در برخی شهرها همچون میلان این اعتصابات به درگیری مستقیم با نیروهای امنیتی کشید. و همچنین می‌توان به اعتصاب عمومی کارگران شرکت اتومبیل سازی فیات اشاره کرد که در میلان ۱۵۰۰۰ کارگر را به خیابان‌ها کشاند و درگیری‌های گسترده‌ای نیز رخ داد.

۲- معمار مطرح هلندی که ایده‌هایش به خصوص در مورد کلانشهر به شدت آینده نگرانه و بحث برانگیز است. بسیاری او را پیامبر معماری مدرن می‌دانند. کتاب *Delirious New York* همچنان بحث‌های زیادی را حول کلانشهر ایجاد می‌کند. و همچنین ساختمان کتابخانه مرکزی سیاتل که امضای اعجاب‌انگیز ماندگارِ شیشه‌ای اوست.

۳- واژه *aleatoric* به طور کلی بر موسیقی فی البداهه دلالت دارد. اینجا نگرانی خواستِ مشترکی را مد نظر دارد که با وجود اینکه تکین است و صدای امر اجتماعی است اما تکثر و تقلیل نیافتن به امر واحد و همچنین شدت و هماهنگی خود را حفظ می‌کند.

۴- جامعه شناس و اقتصاد دان هلندی-آمریکایی که تحقیقات گسترده‌ای در مسئله شهر و به خصوص اجتماع فراملیتی شهرهای امروزی انجام داده است.

۵- عبارتی است که به مهاجران غیرقانونی اطلاق می‌شود.

۶- معمار و برنامه ریز شهری ایتالیایی و بنیانگذار مکتب سرزمین‌گرایی است. مکتب سرزمین‌گرایی یک رویکرد معاصر برای برنامه ریزی و طراحی شهری و منطقه‌ای است. توسط آنها مفهوم توسعه پایدار، دیدگاه پایداری زیست محیطی و توسعه جهانی به چالش کشیده شد. این مکتب بر نقش مهم و روزافزون توسعه کیفی

محلی تمرکز کرده و مفهوم "توسعه خود پایدار محلی" را تبیین و گسترش دادند و آن را جایگزینی برای توسعه جهانی معرفی کردند. رویکرد سرزمین گرایی این هدف را دنبال می‌کند که با توجه به اولویت "آگاهی از مکان"، یک رابطه انعکاسی با هویت و میراث محلی، به عنوان کلیدهای استراتژیک برای یک آینده پایدار ایجاد شود. "میراث" که توسط این مکتب پذیرفته شده است، تعریف گسترده‌ای است که هر "قلمرو" را با مردم و مکان‌های مشخص می‌کند و شامل محیط، چشم انداز، ویژگی های شهری، دانش محلی، فرهنگ و صنایع دستی در شخصیت منحصر به فرد خود به عنوان یک موجود زنده است.

۲۱

۷- نویسنده ، فعال سیاسی ، نظریه پرداز شهری و مورخ آمریکایی است. وی بیشتر به خاطر تحقیقاتش درباره قدرت و طبقه اجتماعی در زادگاهش کالیفرنیا جنوبی شهرت دارد.

